



امتناع از بیعت

حضرت امام

حسین علیه السلام به دلیل

امتناع از بیعت با امویان و اعراض از ظلم و جهالت غاصبان حکومت و نیز به منظور عملی نمودن اصل اساسی و استوار امر به معروف و نهی از منکر تصمیم گرفت تا شهر جد بزرگوارش را ترک کند و به مکه و مسجد الحرام روی آورد تا از این رهگذر بتواند جامعه فرسوده و دچار انحطاط را از انحراف رهایی دهد و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را احیا کند و مسلمانان را متوجه فجایع و جنایاتی که ارمغان اختناق اموی است، بنماید.

وقتی حضرت اعلام کرد عزم سفر

دارد و می خواهد از مدینه النبی بیرون برود، حضرت علی اکبر علیه السلام پرچم وفاداری نسبت به امام را پیشاپیش قافله به اهتزاز در آورد. امام حسین علیه السلام پس از وداع با خویشاوندان و دوستان در شب یکشنبه ۲۹ ماه رجب سال شصتم هجری، شهر پیامبر صلی الله علیه و آله را به مقصد مکه ترک نمود و سرانجام در روز سوم شعبان همان سال - مصادف با سالروز تولد آن حضرت - وارد مکه گردید. از آن جا که حضور سومین فروغ امامت در جوار خانه خدا برای یزیدیان توأم با خوف و خطر بود و امکان داشت افشاگری های امام بساط آنان را در هم بریزد، لذا دستور یافتند تحت

ستارهٔ پرفروغ اهل بیت پیامبر ﷺ مدام آیهٔ مذکور را بر زبان جاری می‌نماید. مرکب خویش را به سوی اسب پدر هدایت کرد و خطاب به ایشان گفت: «پدرجان! از چه جهت آیهٔ استرجاع را تلاوت می‌کنید. امام فرمود: فرزند عزیزم اندکی که خواب رفتم، سواری عنان اسب را کشید و گفت: «القوم یسیرون والمنایا تسری الیهم» این قوم در حال حرکتند در حالی که مرگ به سوی آنان می‌آید.

علی اکبر ﷺ پس از لحظه‌ای مکث، با قوت قلب و شهامتی شگفت روی به پدر بزرگوار خویش کرد و گفت: «یا ابا لاراک اللہ السوء والسنا علی الحق» پدرجان! خداوند حادثه‌ای ناگوار پدید نیاورد. آیا ما بر حق نیستیم؟ امام در جوابش فرمود: بلی والذی الیه مرجع العباد: آری، به خداوندی که بازگشت بندگان به سوی اوست، ما بر حقیم. علی اکبر با شنیدن این پاسخ چون گل شکفت و با آرامشی خاص امام ﷺ را مورد خطاب قرار داد و گفت: «یا ابا اذا لاتبالی نموت محقین» ای پدر! اوقتی بر حق بودن ما مسلم است [در این صورت باکی نیست و بر حق جان می‌دهیم. امام ﷺ وقتی مشاهده فرمود فرزند در این مصاحبهٔ معرفتی سربلند و پیروز بیرون آمد، شاد شد. او را مخاطب قرار داد و فرمود:

برنامه‌ریزی والی مکه در ایام حج، ذریهٔ رسول خدا ﷺ را در حالی - که جامه احرام بر تن دارد - ترور کنند. امام ﷺ به نقشهٔ آنان واقف شد و برای حفظ حرمت مسجدالحرام حج را نیمه تمام نهاد، آن را به عمره تبدیل کرد و تصمیم به خروج از مکه گرفت و در بالاخره هشتم ذی الحججه از حرم امن الهی خارج شد و راه کربلا را پیش گرفت.^۱

○ مگر بر حق نیستیم

کاروان حماسه و ایثار پس از پشت سر نهادن منازل ذو حُسم، بیضه و عُذیب الهجانات به موقعی به نام بنی مقاتل رسید. عقبه بن سمعان - که از یاران و همراهان امام بود و بسیاری از روایات واقعهٔ عاشورا از وی نقل شده - می‌گوید: شب هنگام در رکاب امام حرکت کردیم و چون ساعتی را پیمودیم، امام حسین ﷺ را خواب سبکی فراگرفت. در حالی که سر مبارکشان روی قربوس زین اسب بود و به زودی دیدگان آن سرور آزادگان گشوده شد و فرمود: «أنا لله وانا الیه راجعون الحمد لله رب العالمین» و دو یا سه بار آیهٔ استرجاع را تکرار فرمود؛ حضرت علی اکبر ﷺ با درایت و فراستی که داشت، متوجهٔ حال پدر گردید. مشاهده کرد آن

تماشای دشت نینوا مشغول بود دورتر از خیام امام علیه السلام در محوطه پهناوری سربازان اموی دسته دسته زیر نور ماه نشسته و سر نیزه‌ها را تیز و شمشیرها را صاف و صیقلی می‌نمودند. جنگیدن با این قوم تبهکار برای علی اکبر مُسلّم بود. او در سنین جوانی دریافت که دمسازی با دستگاه سفاک سفیانیان و چشم‌پوشی از جنایات یزید کار فرومایگان است که داغ ننگ را بر جبین خود به بهای لذت‌های فناپذیر می‌خریدند. او در این شرایط رنج، شهادت و اسارت را برای خود و خاندان خویش می‌پسندید و به تشنگی، آوارگی و اسارت کودکان، زنان و خواهران رضایت می‌داد.

علی اکبر به خوبی این قوم محروم از تقوا و درستی را می‌شناخت و می‌دانست در بین آنان افرادی هستند که با نامه‌های خود پدرش را به کوفه فراخواندند. اکنون همان‌ها با شمشیر و سنان خویش به استقبال امام علیه السلام آمده‌اند. و همین جماعت بود که با تبلیغات دروغین امویان و تحریفات عمر سعد، لشکر خدا نامیده شد! علی اکبر علیه السلام ضمن آن که مشغول آماده‌سازی سلاح و تدارک ابزار رزم بود، با خود زمزمه می‌کرد: ای شقاوت‌پیشگان، فردا در صحنه نبرد چون مور و ملخ شماها

«جزاک الله من ولد خیری ماجزی ولدا عن والده» خدایت پاداشی نیکو عطا کند؛ نیکوترین پاداش که باید فرزندی از پدر خویش دریافت کند.^۲

این گفت و گوی معنوی کمالات روحانی علی اکبر را ترسیم می‌نماید و بر یقین وی مَهر تأیید می‌زند.

○ نخستین

شهادت هاشمی باوفایش در روز اول محرم سال ۶۱ هـ. ق. از موقف بنی‌مقاتل به کربلا حرکت کردند و روز بعد هم‌زمان با ورود لشکر حُرّ - که در توقفگاه شارف به کاروان امام رسیده بود^۲ - وارد این دیار آغشته به خوف و محن گردیدند. در سومین روز از ماه محرم عمر سعد به فرماندهی ۴۰۰۰ نفر در این سرزمین اردو زد که دو روز بعد ۴۰۰۰ نفر دیگر به سرکردگی شیث بن ربیع بدو پیوستند و تا روز ششم محرم ۲۰۰۰۰ نفر نیرو مسلح در کربلا حاضر شدند تا شقاوت خویش را در مقابل سپاه اهل بیت علیهم السلام به نمایش بگذارند.

نه روز از ماه محرم گذشت و شام عاشورا فرا رسید. آن شب آخرین شب زندگانی دنیوی حضرت علی اکبر بود. ماه در بالای آسمان رنگ پریده و نگران به

را بر روی هم می‌ریزم، چون شیر غرّان بر شمارو به صفتان یورش می‌آورم و تار و مارتان می‌کنم. بعد در گوشه‌ای نشست و به این سوی صحرا نگر است. یک دنیا صفا دید. یارانی را ملاحظه می‌کرد که حق را شناخته و رضای پروردگار را به صدق دل گردن نهاده بودند. اخلاص آنان به ساحت قدس و ملکوت، شایسته دلبستگی‌های دنیایی را فاقد بود. آمده بودند تا در راه حقیقت جان دهند و از امام خویش در راه احیای ارزش‌های الهی و سنت‌های نبوی دفاع کنند.

در روز عاشورا جوانان هاشمی بی‌صبرانه در انتظار لحظات جان‌بازی بودند و پیش‌دستی آنان در رسیدن به افتخار شهادت در قلوب پراشتیاق آنان هیجان ایجاد می‌کرد. از میان خاندان هاشمی، نخستین شخصی که طی ستیز با ستمگران شهید شد، حضرت علی اکبر علیه السلام است. چنانچه در زیارت ناحیه مقدسه این جوان را به عنوان اولین کشته از هاشمیان معرفی می‌کند، شیخ مفید، طبری، ابن‌اثیر و ابن‌کثیر دمشقی در اثر خویش^۴ ابو‌الفرج اصفهانی، شیخ ابن‌ادریس حلّی، مرحوم سماوی، سید محسن‌امین و شیخ شوشتری در کتاب الاوائل^۵ چنین نظری دارند.

مرحوم علامه مجلسی در کتاب تحفة الزائر خود - زیارت شانزدهم - می‌نویسد: «خطاب به علی اکبر علیه السلام باید این زیارت را خواند: السلام عليك يا أول قتيل من نسل خير سليل ...»

○ شبیه رسول سید بن اکرم علیه السلام طاووس در کتاب لهوف می‌نویسد: «وقتی علی اکبر نزد امام آمد و برای عزیمت به میدان جنگ و اجازه نبرد خواست، حضرت اباعبدالله علیه السلام بی‌درنگ به او اذن جنگ داد. امام در آن لحظه برای شهادت فرزندش نگران نبود و با نیروی غیبی فرجام او را مشاهده می‌کرد.» و به قول حضرت آیه‌الله جوادی آملی: «... علی اکبر در بیرون دروازه دل جای دارد نه در درون و حسین علیه السلام هم در بیرون دروازه دل علی اکبر جای دارد نه در درون [زیرا] شبستان دل حسین علیه السلام مهر خداست و سراسر بوستان دل علی اکبر هم علاقه به خداست. اولیای الهی چون صبغة الهی دارند، از آن جهت محمود و ممدوح هستند. نه پدر پسر می‌خواهد و نه پسر پدر می‌خواهد. بلکه هم پدر و هم پسر خدا می‌طلبند هم او استجارت می‌کند و هم این در کمال رضا اجازت می‌دهد. سرّش آن است که قلب هر دو به یاد حق متّیم است ...»^۶

دست آورد و سینه خویش را آماج پیکان
ناپاکان بنماید.

او با رجزی پر محتوا خود را چنین
معرفی کرد:

انا علی بن الحسین بن علی

نحن و بینت الله اولی بالتبّی

من شبث و شمر ذاک الدّنی

اضربکم بالسیف حتّی نیشی

ضرب غلام هاشمی علوی

ولا زال الیوم احمی عن ابی

تالله لایحکم فینا ابن الدّعی؛^۹

منم علی فرزند حسین بن علی
[سوگند به خداوند که] ما به پیامبر
سزاوارتریم از شبث (بن ربیع) و شمر بن
ذی الجوشن (این مرد فرومایه) آن قدر با
شمشیرم شما را می زنم، تا خم شود.
ضربت جوان هاشمی علوی و اکنون از
پدرم حمایت می کنم به خدا سوگند که
زنازاده نباید درباره ما حکم کند.»

طارق بن کثیر که فردی هتاک و شقی
بود، چون کفتری خون آشام به سوی
فرزند امام علیه السلام یورش برد، اما با ضربه
شمشیر علی اکبر به هلاکت رسید. برادر و
فرزند وی نیز به چنین سرنوشتی دچار
شدند. شخصی به نام طلحه و نیز مصراع
بن غالب در مصاف با شیبیه پیامبر صلی الله علیه و آله
چنان در خون کثیف خویش غلطیدند که

با این وجود عواطف پدر و فرزند
موجب شد که پدر به سیمای فرزند نگاه
کند و پسر به چهره پدر بنگرد. امام نگاه
مایوسانه ای به قامت چون سرو علی اکبر
نمود. بی اختیار گریست و انگشت سبابه
خود را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود:
«خداوند! تو بر این مردم گواه باش. به تحقیق
جوانی به جنگشان رفت که از حیث صورت،
خلق و نطق شبیه ترین اشخاص به پیامبر
بود. هرگاه شوق دیدار رسالت را پیدا
می کردیم به سیمایش می نگرستیم. خدایا!
برکت های زمین را از ایشان [قاتلان علی اکبر]
دریغ دار و آن ها را به شدت پراکنده ساز و
میانشان تفرقه افکن که هر یک به طریقی
روند، حاکمان را از ایشان راضی مگردان،
زیرا ما را دعوت کردند که یاریمان کنند ولی
به جای نصرت، بر ما تاختند و به جدال با ما
پرداختند.»^۸

نفرین امام در خصوص کوفیان
عملی گردید و این شهر هرگز روی
آرامش ندید و پس از آشفتگی بسیار به
صورت دیاری متروکه درآمد.

حضرت

○ رجز و رزم

علی اکبر علیه السلام به سوی

میدان رزم رفت تا گوهر گران بهای حق و
شهادت، را از اعماق اقیانوس حماسه به

آورد و سنگینی آهن توانم را از من بُرده. آیا جرعه‌ای آب یافت می‌شود تا به وسیله آن توان گرفته و بر دشمن یورش آورم.

امام حسین علیه السلام گریست و فرمود:
**«واغوثاه ما اسرع الملتقى بجدك فيستقيك
 بكاسه شربة لا تنظماً بعدها واخذ لسانه فمضه
 ودفع اليه خاتم ليضعه في فمه^{۱۲}»** ای فرزند!
 چقدر نزدیک است که به جدت برسی و او تو را به کاسه‌ای از شربت سیراب کند که دیگر پس از آن تشنه نگردی. سپس زبان علی را در دهان خود گرفت و انگشتی خویش را بدو داد تا در دهان خود نهد.

با عنایت به این روایت امام علیه السلام تشنگی علی اکبر را رفع نموده و خستگی او را برطرف کرده و وی را به مقام قرب، منزلت قدس و نوشیدن جام معرفت از دست رسول اکرم صلی الله علیه و آله نوید داده است:

بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید

خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا

وقتی علی اکبر زبان درکام خشکیده پدر گذاشت، متأثر شد. شاید با خویش نجوا نمود: ای علی! تاکنون کاری نکرده بودی که قلب مطهر پدرت را آزرده سازی. ای کاش! اکنون هم از پدر آب نمی‌خواستی. زبان پدر که از کام تو خشک‌تر است! نگران بود تا آن که به فکر افتاد، آن را ترمیم کند.^{۱۳}

وحشت بر سپاه دشمن حاکم شد و هرچه علی اکبر مبارز طلبید، سپاه متوحش و حیران جرأت نکرد به صحنه رزم بیاید سرانجام با تحریکات ابن سعد شخصی به نام بکر بن غانم - که به تهور و قدرت رزمی خود می‌بالید - چون گراز و وحشی در میدان نبرد آشکار شد، کوهی از آهن بر کوهی سوار بود و تنها چشمانش از میان این تور آهنین پیدا بود. او نیز به سرنوشت دیگر جانیان دچار گشت و روح پلیدش به گودال جهنم رفت.^{۱۴}

علی اکبر علیه السلام پس از درهم شکستن صفوف دشمنان چون مشاهده کرد کسی حاضر نیست، با او به مقابله برخیزد. چون ساعقه‌ای به خرمن سپاهیان سیاه اعمال، شرر افکند و از هر سو که می‌رفت، شقاوت پیشه‌گان را از هم می‌شکافت و گروهی را به دیار عدم رهسپار می‌نمود.

○ آخرین دیدار

سمرانجام
 علی اکبر علیه السلام راه
 خیمه‌ها را پیش گرفت و نزد پدر آمد تا قدری استراحت کند و از شدت عطش برای امام بگوید. عرض کرد: **«يا ابا العطش
 قد قتلني و ثقل الحديد اجهدني فهل الي
 شربة من الماء سبيل اتقوى بها علي
 الاعداء^{۱۱}»** پدر جان! تشنگی مرا از پای در

○ جرعه‌های

علی اکبر این بار

جاوید

در حالی که از آن

بشارت ملکوتی سراسر وجودش سرشار از شعف بود، روانه میدان نبرد گردید. با شمشیر، تندر مرگ بر دشمنان می‌افکند و صاعقه هلاک کننده، در میانشان پراکنده می‌ساخت. تکبیرگویان به یمین و یسار لشکر یورش برد، رجز خواند و گفت:

ظهور حقایق به جنگ اندر است

همه راستی‌ها در آن مضمحل است

عیان، حق زباطل شود در نبرد

پدیدار گردد ز نامرد مرد

بذات خداوند عرش بلند

که امروز ای فرقه ناپسند

ز رزم شما بسر نداریم دست

تن جمله با خاک سازیم پست^{۱۴}

آن چشمه‌ای که علی اکبر بدان دهان

سپرده بود، تشنگی را از او برگرفت و آنچه

اکنون داشت، شعیفی غیرقابل وصف و

حالتی توأم با وجد بود. از این جهت حالت

حماسی او لشکر مخالف را بیش از پیش به

هراس افکنده بود. در هر صورت آن جوان

هاشمی بر دشمنان یورش می‌برد و چون

برگ درخت آنان را بر زمین می‌ریخت.

یکسی از افرادی که وقتی علی بن

الحسین علیه السلام به سویش نزدیک شد، به

سرعت از کنارش گذشت، منفذ بن مره

عبدی نام داشت. این ملعون در نبردی که با

علی اکبر علیه السلام داشت، دچار جراحتی در

دست خود شد، آن ستمگر که دید در

جنگ تن به تن متداول در آن ایام

نمی‌تواند خودی نشان دهد، به خیانت و

حلیه‌گری روی آورد. پس در جایی کمین

کرد و نیزه‌ای را بر پشت علی اکبر علیه السلام فرود

آورد. فرزند امام حسین علیه السلام غرق در خون

گردید و دست خود را به گردن اسب

آویخت. آن حیوان به تکاپو در آمد و

کوشید تا بتواند سوار را نجات دهد، ولی

چون خون جلو چشمان مرکب را گرفته

بود به جای آن که راکب خویش را به سوی

خیام حرم ببرد به طرف لشکر دشمن برد.

آن ستمگران دست جنایت از آستین

شقاوت بیرون کشیدند و هر کدام به

طریقی ضربه‌ای به آن جناب وارد نمودند.

این جا بود که علی اکبر علیه السلام تصمیم گرفت،

خاطره تلخ قبلی را ترمیم کند و در زیر

ضربات مهلک دشمن پدر را ندا در داد و

تحقق وعده‌اش را چنین بیان کرد:

«علیک منی السلام یا ابا عبدالله! هذا

جدی رسول الله. قد سقانی بکاسه الافرعی

شربة لا اظمأ بعدها ابدا وهو یقول: العجل

العجل فان لك کاسا مزحورة حتی تشریها

الساعة^{۱۵}» سلام من بر تو ای ابا عبدالله! این

جد من رسول خداست که از جام پرثمر

خویش مرا سیراب نمود. به نحوی که دیگر

تشنه نخواهم شد و او می‌گوید: ای

حسین علیه السلام [تو هم بشتاب. بشتاب که جامی
برایت آماده نموده‌اند. تا در همین ساعت آن
را بنوشی.

سپس علی اکبر علیه السلام فریادی زد و پیه
فیض شهادت نائل آمد. ^{۱۶} بدن پاره
پاره‌اش بر روی زمین قرار گرفت و
لحظاتی بعد پدر بر بالین پسر آمد و سرش
را به دامن گرفته و می‌بوسید و بر سینه‌اش
فشار می‌داد. ^{۱۷} برای شهادت چنین مظهر
قدس و تقوی جای دارد که ناله پدرش
بلند شود. چنانچه طبری با سند خود از
حمید بن مسلم روایت می‌کند که:

«سَمِعَ اذْنِي يَوْمَئِذٍ مِنَ الْحُسَيْنِ يَقُولُ:
قَتَلَ اللهُ قَوْمًا قَتَلُوا بَنِيَّ مَا أَجْرُاهُمْ عَلِيَّ
الرَّحْمَنُ وَعَلِيَّ اِنتِهَاكَ حَرَمَةَ الرَّسُولِ. عَلِيَّ
الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ» ^{۱۸}؛ حمید بن مسلم گوید:
گوش‌های من آن روز از امام حسین علیه السلام
شنید که می‌فرمود: خدا بکشد جماعتی را
که تو را کشتند ای فرزند من! چقدر جرئت
و بی‌باکی آن‌ها بر خدا زیاد است و چقدر
بر هتک حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله افزون
است.

[ای نور دیده من!] پس از تو خاک بر
سر دنیا باد!

○ شکوفه خونین
دست از خون
مطهرش بر ساخت و به آسمان پراکند که

قطره‌ای از آن به زمین باز نگشت.
ابن قولویه از روایان موثق به نقل از
ابی حمزه ثمالی زیارتی را از حضرت امام
صادق علیه السلام روایت می‌کند که در فرازی از
آن آمده است: «السَّلَامُ عَلِيكَ ... بَابِي اَنْتَ
دَمَكُ الْمَرْتَقِي بِهٖ اِلَى حَبِيبِ اللّٰهِ ...» ^{۱۹}

درود بر تو [ای علی اکبر!] پدرم فدایت
باد که خونت را نزد حبیب خدا بالا بردند.

از این مضمون مستفاد می‌گردد که
فرشتگانی مأمور بالا بردن خون‌های مطهر
نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله هستند و این عمل
امام علیه السلام بر اساس حکمت‌ها و مصالحی
بوده که واقعیت آن برای ما روشن نیست
شاید بتوان چنین استنباط کرد که این
خون‌ها ذخایری نفیس و مطهر از آل
محمد صلی الله علیه و آله هستند. وسیله احتجاج
می‌باشند و اصولاً خون شهید امتیازی
خاص دارد و شهیدان بدین وسیله
می‌توانند شفاعت کنند...

حمید بن مسلم می‌افزاید: «وَكَاثِي اَنْظُرُ
اِلَى اِمْرَاةٍ خَرَجَتْ مَسْرَعَةً كَاَنَّهَا الشَّمْسُ
الطَّالِعَةُ تَنَادِي: يَا اَخِيَّاهُ وَابْنِ اَخِيَّاهُ. قَالَ:
فَسُئِلْتُ عَنْهَا فَقِيلَ هَذِهِ زَيْنَبُ ابْنَةِ فَاطِمَةَ ابْنَةِ
رَسُولِ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله فَجَاعَتِ حَتَّى اَكْبَتَ عَلَيْهِ،
فَجَاءَهَا الْحُسَيْنُ فَاخَذَ بِيَدِهَا فَرَدَّهَا اِلَى
الْقِسْطَاطِ» ^{۲۰}

و مثل آن که من نظاره می‌کنم، زنی را که
به سرعت از خیمه خارج شد و همچون

که از بدن علی اکبر علیه السلام خون می چکد و امام می خواهد پای خود را بر روی آن ها نگذارد. در این وقت امام حسین علیه السلام داخل خیمه گردید و به اطراف نظر افکند، در حالی که آه سوزناکی از جگر می کشید و گوهر اشک از چشمه دیده بر روی گونه های مبارک خویش سرازیر می نمود، سکینه علیها السلام به نزد پدر آمد و چون متوجه شهادت برادرش شد، این کلمات را «وای برادر من!» با صدای بلند می گفت. امام فرمود: «نور دیده! جزع مکن و در این مصیبت صبر پیشه کن.»^{۲۱}

بدین گونه حضرت علی اکبر علیه السلام پس از آن که ۱۲۰ نفر را در حمله اول و ۸۰ نفر را در یورش دوم به خاک هلاکت افکند، توسط شقی خیانتکار، منقذ بن مرة عبدی، به شهادت رسید. اگر چه دوران زندگیش کوتاه بود، بر اوراق تاریخ خطی درخشان ترسیم نمود که در هر عصری برای انسان های تشنه حق و عاشق فضیلت نور افشانی دارد و هر امتی را که برای ستیز با ستم توان ندارد، به تحرک وامی دارد. پدید آورنده زیباترین صحنه های تاریخ شکوهمند حماسی می شود. خون او بر زمین ریخته شد تا خون های پاک در شریان های مردم خداشناس و معتقد برای صیانت از ارزش های معنوی و حریم

خورشید تابان می درخشید و فریاد بر می داشت: ای وای بر برادر من! ای وای بر پسر برادر من! (حمید بن مسلم) می گوید، پرسیدم: این زن کیست؟ گفتند: این زینب دختر فاطمه، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. این زن آمد و آمد تا خود را بر روی علی اکبر علیه السلام انداخت و پس از آن امام حسین علیه السلام آمد و دست او را گرفت و به خیم حرم برگردانید.

برخی عقیده دارند این رویه زینب کبری علیها السلام بدان جهت بود که قدری از تألمات برادر را کم کند و امام پیکر پاک فرزند را ترک کرده و به بازگردانیدن خواهر به خیم متوجه شود. شدت علاقه زینب علیها السلام به علی اکبر در حدی است که با اندوهی فراوان خود را بر روی بدن او می افکند، ولی وقتی دو فرزندش عون و محمد به شهادت رسیدند، چنین حالتی را از خود بروز نداد.

موقعی که پیکر پاره پاره علی اکبر علیه السلام را به سوی خیمه ها انتقال می دادند، امام پیشاپیش فرزندش حرکت می فرمود و این رفتار امام حکمتی داشته است. می توان این گونه برداشت کرد که زنان، خواهران و کودکان نخست سیمای پر صلابت امام را مشاهده می کنند و بعد از آن پیکر خونین فرزندش را و این مشاهدات از اندوه آنان تا حدودی می کاهد. دیگر این

الصغیر» است بعد از سال (۱۳۲۱ ه. ق.) نگارنده، این مقبره را مشاهده نمود. بر سر در مقبره، سنگی وجود داشت که بر آن این عبارت دیده می‌شد:

«هذا مدفن رأس العباس بن علی ورأس
علی بن الحسین الاکبر ورأس حبيب
المظاہر!»^{۲۲}

البته قول دیگری در بین برخی محدثین و مورّخین شیعه اشتهاز دارد که این سرها همراه سر مطهر امام حسین علیه السلام توسط امام زین العابدین علیه السلام به کربلا آورده شد و به بدن‌های مطهر ملحق گردید و این در حالی است که در شرق مسجد جامع دمشق آرامگاه سر مقدس حسین بن علی علیه السلام واقع می‌باشد. سبط ابن جوزی می‌گوید: پنجمین خلیفه فاطمی سر بریده امام را از باب الفرادیس به عسقلان و از آنجا به قاهره آورد و مقریزی هم بر این عقیده می‌باشد.^{۲۳}

○ صفای

گفته می‌شود:

زیارت

بنی اسد باراهنمایی امام سجاد علیه السلام قبری ویژه برای حضرت امام حسین علیه السلام حفر نمودند. و پیکر منور آن امام توسط فرزندش زین العابدین علیه السلام در آن دفن گردید. آن گاه علی اکبر علیه السلام را جدای از شهدای بنی هاشم - در جایی که هم اکنون مرقد اوست - در کنار قبر پسر

مکارم در جریان باشد و معیاری برای تفکیک تیره‌گی‌ها از روشنایی‌ها باشد. گل‌های معطری که لب تشنگان وادی یکتا پرستی و حق جویی به بارگاه شکوه عشق هدیه می‌برند، از خون وارستگیانی چون علی اکبر رنگ گرفته است.

○ منظومه

اشقیایا به کشتن

حماسه‌سازان کربلا

نورانی

اکتفا نکردند و به فرمان عبیدالله بن زیاد مقدر گردید ده شقی سفاک بر بدن‌های مطهر شهیدان نینوا اسب بتازند. و تصمیم گرفتند سرهای شهیدان را از تن آنان جدا کنند که سر مطهر حضرت علی اکبر علیه السلام در بین سرها چون ماه می درخشید، همان گونه که سر مطهر پدر بزرگوارش چون خورشیدی در حال پرتو افشانی بود. گلشن روی تو عجب با صفاست

ای سر پر خون بدنت در کجاست؟

بعد از آن که رژیم سفاک یزید و سایل

مراجعت اهل بیت امام حسین علیه السلام را به مدینه فراهم ساخت. اقتضای حوادث و تحریک شدن افکار عمومی آنان را وادار نمود که سرهای مقدس شهدا علیهم السلام را در همان دمشق به خاک سپارند. جایگاهی که سرهای مطهر دفن شده، باب الصغیر نام دارد. علامه سید محسن امین می‌نویسد: «در دمشق مقبره‌ای به نام «مقبره باب

ثمالی نقل کرده است که امام صادق علیه السلام به من فرمودند: هرگاه قصد زیارت امام حسین علیه السلام را نمودی از دری که به جانب مشرق است وارد شو...»

شیخ مفید در مزار خود روایتی را آورده که از آن برمی آید، نخستین بنای مزار در عصر امام صادق علیه السلام برپا بوده است. در بخشی از آن می خوانیم: «پس از رسیدن به در حائر درنگ کن و آن گاه وارد شده، خود را به قبه برسان از آن جا به سمت بالا سر حرکت نما و پس از زیارت به سوی پایین پای حضرت علی بن الحسین علیه السلام روانه شو.»

همان گونه که علامه مجلسی در اثر معروف خود آورده است: «هرگاه کسی اراده زیارت شهیدان کربلا را می نماید، لازم است پیش پای قبر امام حسین علیه السلام، آن چاکه مدفن علی اکبر است، توقف کند و رو به قبله - که آن جا موضع شهیدان است - خطاب به علی بن حسین زیارتی را بخواند که با این عبارت آغاز می شود: السلام علیک یا اول قتیل من نسل خیر سلیل من سلالة ابراهیم الخلیل صلی الله علیک و علی ایک ... ۲۴»

در زیارت مخصوصه اول رجب از قول معصوم مضمونی آمده که از پاکی و طهارت علی اکبر حکایت دارد:

«کما من علیک من قبل و جعلک من

دفن کردند. اگر به شیوه امام سجاد علیه السلام در قرار دادن پیکر برادرش اندیشه کنیم، متوجه می شویم که آن امام همام هدف والایی داشته و می خواهد فضائل و مکارم برادر خود را با این رفتار ثابت کند و نشان دهد که مقرب ترین شهدای نینوا به سیدالشهدا علی اکبر است.

در کتاب بحار الانوار مجلد مزار به نقل از کتاب کامل الزیارات ابن قولویه روایتی از امام صادق علیه السلام خطاب به حماد بصری آمده که در فرازی از آن این عبارت مشاهده می شود:

«انّ الحسین بن علیّ غریب مدفون بارض غریبه، بیکه من زاره و یحزن له من لم یزره و یحترق له من لم یشهده و یرحمه من نظر الی قبر ابنه عند رجلیه»

به درستی که حسین بن علی علیه السلام غریب است و در زمین غریب مدفون است. هرکس او را زیارت کند، برای او می گرد و حتی کسی که به زیارتش نایل نگردیده و نزدش حضور نیافته برای او محزون می شود و قلبش آتش می گیرد و هر که به مرقد فرزندش (علی اکبر) نزد پای مبارک او، بنگرد، دلش بر او می سوزد.

از آن زمان تاکنون هرکس به زیارت امام حسین علیه السلام می رود فرزندش را نیز زیارت می کند. ابن قولویه در کتاب خود (کامل الزیارات) می گوید: «ابو حمزه

- ۵- الاوائل، شیخ محمدتقی شوشتری، ص ۴۸.
- ۶- عرفان و حماسه، آیه‌الله جوادی آملی، صص ۱۸۸ - ۱۸۹.
- ۷- ثقتہ المصدور، محدث قمی، ص ۲۴۱.
- ۸- نفس المهموم، محدث قمی، ص ۱۶۴ و اللهوف، ص ۴۷.
- ۹- این رجز با اندکی تفاوت در ارشاد و مقتل خوارزمی آمده است.
- ۱۰- اقتباس از کتاب قیام امام حسین علیه السلام بر علیه بیدادگری، جلال‌الدین جعفری، صص ۵۵۸ تا ۵۶۱.
- ۱۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۳.
- ۱۲- مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۱؛ مقتل عوالم، ص ۹۵ و مقتل الحسین، علامه مقرم، ص ۲۹۸.
- ۱۳- عرفان و حماسه، ص ۱۸۹.
- ۱۴- ترجمه رجز علی اکبر به صورت نظم توسط علی اکبر مشکوة السلطان، متن رجز:
- الحرب قد بانت لها الحقائق
وظهرت من بعدها مصادق
والله رب العرش لا نفارق
جموعکم او تغمدنا البوارق
- نک: موسوعة کلمات الامام حسین، ص ۴۶۲.
- ۱۵- مقاتل الطالبین، صص ۱۱۵ - ۱۱۶؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۴ و مقتل علامه مقرم، ص ۲۶۰.
- ۱۶- مقاتل الطالبین، ص ۲۵۹.
- ۱۷- ناسخ التواریخ، جزء دوم از جلد ششم، ص ۳۵۵.
- ۱۸- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۴۶.
- ۱۹- علی اکبر، علامه مقدم، صص ۸۷ - ۸۸.
- ۲۰- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۴۶؛ مقتل ابی مخنف، ص ۱۲۹ و موسوعة آل النبی، ص ۷۰۴.
- ۲۱- فرسان الهیجا، ذبیح الله محلاتی، ج ۱، ص ۳۰۶.
- ۲۲- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۲۷.
- ۲۳- تذکره، سبط بن جوزی، ص ۱۵۱ و الخطط، ج ۳، ص ۲۸۴.
- ۲۴- بحارالانوار (کتاب مزار)، ج ۹۸، ص ۲۷۰.
- ۲۵- علی اکبر، علامه عبدالرزاق مقرم، ص ۴۸.
- ۲۶- این زیارت در اغلب کتب ادعیه و خصوصاً مفاتیح الجنان آمده است.

اهل البيت الذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً^{۲۵}»

همان گونه که قبلاً بر تو منت نهاد و از خاندانی قرارت داد که خداوند پلیدی را از ایشان زدوده و مطهرشان نمود.

برای حضرت علی اکبر در منابع مستند شیعه زیارات ویژه‌ای آمده است. شیخ طوسی در کتاب مصباح المتهجد نقل می‌کند که صفوان جمال از پیشگاه امام صادق علیه السلام برای عزیمت به زیارت امام حسین علیه السلام رخصت طلبید و از ایشان خواست که به او زیارتی بیاموزند. امام زیارتی به وی تعلیم دادند و در دنباله آن تأکید کردند: «آن گاه به سمت پای مبارک امام می‌روی و بر بالای سر علی بن حسین می‌ایستی و می‌گویی: السلام علیک یا بن رسول الله ...^{۲۶}» ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات، زیارت ویژه‌ای را که امام صادق علیه السلام به ابو حمزه ثمالی تعلیم داده و به علی اکبر اختصاص دارد، آورده است. علامه مقرم در کتاب خود «علی بن الحسین الاکبر» آن را نقل نموده است.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- نک. تاریخ طبری و دیگر منابع تاریخی.
- ۲- ابصار العین، مرحوم سماوی، ص ۸۶.
- ۳- ارشاد، ج ۲، ص ۷۹ و علی بن الحسین الاکبر، علامه مقرم، ص ۶۹.
- ۴- البدایه و النهایه، ابوالفدا الحافظ ابن کثیر دمشقی (متوفی ۷۷۴ هجری)، ج ۸، ص ۱۸۷.